آرمان ‏شناسى قيام‏ هاى شيعى

سال نوزدهم ـ شماره 156 ـ آذر 1389، 45ـ58

على واحدى -1

چكيده

جنبش‏ها و قيام‏هاى شيعى، در تاريخ تشيّع برجستگى خاصى دارند و در هر برهه‏اى از زمان، به شكل ويژه‏اى نمود پيدا كرده‏اند. لازم است با نگاه مستقلى آرمان‏ها و اهداف اين قيام‏ها شناسايى و معرفى گردد. نكته حايز اهميت اينكه اهداف مشتركى در تمام اين قيام‏ها به چشم مى‏خورد؛ يعنى با اينكه بين بعضى از اين قيام‏ها فاصله زمانى زيادى وجود دارد، ولى آرمان‏هاى اصلى اين قيام‏ها، مسائل مشتركى است. اين آرمان‏ها از سويى، آرمان‏هاى مقدسى است؛ يعنى برخاسته از متن دين است و از سوى ديگر، منعكس‏كننده نيازهاى جامعه است.

اين نوشتار با رويكرد تحليلى و توصيفى بر آن است تا اين آرمان‏ها و اهداف را مورد تبيين و تحليل قرار داده و نشان دهد كه شيعيان با اين جنبش‏ها در پى به دست آوردن و پياده كردن چه آرمان‏هاى مقدسى بوده‏اند.

كليدواژه‏ها: قيام‏هاى شيعى، عمل به كتاب و سنت، جهاد با ظالمان، برقرارى عدالت، يارى خاندان پيامبر، امر به معروف و نهى از منكر.

مقدّمه

قيام‏هاى شيعى معمولاً به صورت مجزا مورد مطالعه قرار گرفته‏اند و اهداف آنها نيز تا حدودى ذكر شده است، ولى لازم است با نگاه مستقلى به آن قيام‏ها، روشن شود كه آيا داراى ويژگى‏هاى مشتركى هستند يا نه و اگر ويژگى‏هاى مشترك دارند آنها چه بوده است. اتفاقا مطلبى كه با مطالعه اين قيام‏ها و دقت در شعارها و بيعت‏هاى موجود در آنها، به چشم مى‏خورد اين است كه اين قيام‏ها داراى ويژگى‏هاى مشتركى هستند؛ يعنى با كنكاش در جزئيات اين قيام‏ها به مسائل و موضوعات مشتركى مى‏رسيم. يكى از ويژگى‏هاى مشترك، اهداف و آرمان‏هاى آنهاست. قيام‏هاى شيعى دربردارنده اهداف مقدسى است كه تقريبا در تمام آنها با قوت و ضعف دنبال مى‏شده است. اين امر، نشان‏دهنده يك نگاه مشترك در اين قيام‏هاست. در واقع، شيعيان در اثر پرورش در فضاى آموزه‏هاى شيعى و به دست آوردن نگاه مشترك به جريانات و تحركات جامعه خود، اهداف ‏خاصى ‏را در حركت‏هاى ‏اجتماعى ‏دنبال ‏مى‏كردند.

لازم است با مطالعه اين قيام‏ها، آن اهداف و آرمان‏هاى مشترك شناسايى شود و علت عمده آن تحركات و عدم آرامش شيعيان مورد بررسى و معرفى قرار گيرد. بر هر محقق و متفكر امور اجتماعى شيعيان لازم است پاسخ اين سؤال را بداند كه چرا حركت‏ها و قيام‏هاى شيعى كم‏وبيش در طول تاريخ امويان و عباسيان وجود دارد و شيعيان هر زمان كه فرصتى و ياورى پيدا كرده‏اند در برابر حاكمان اموى و عباسى دست به قيام زده‏اند و مخالفت‏هاى خود را به شكلى نشان داده‏اند. با شناخت اهداف آنها، به دغدغه‏هاى اصلى شيعيان پى مى‏بريم و روشن مى‏شود كه شيعيان در اثر تعاليم و آموزه‏هاى شيعى، چنين درخواست‏هايى از جامعه دارند و جامعه آرمانى آنها، جامعه‏اى دينى و عدالت‏محور و ضد ظلم‏وستمگرى است.

در اين نوشتار سعى شده است اين اهداف مشترك شناسايى و تبيين شود، و بيان گردد كه تمام اين اهداف برگرفته از معارف اصيل و دينى است و وجود اهداف مشترك در اين قيام‏ها اتفاقى نيست، بلكه از سويى با تكيه به معارف دينى و از سوى ديگر نيازهاى جامعه، موجب پيدا شدن و پيگيرى اين اهداف و آرمان‏ها در تحركات اجتماعى شيعيان است. همچنان‏كه بيان شد، در مورد قيام‏هاى شيعى تحقيقات خوبى انجام شده است، ولى عموما در مورد قيام خاصى بحث كرده‏اند، از اين‏رو، لازم است با يك نگاه جامع و كلى آرمان‏هاى مشترك آن قيام‏ها كشف و تبيين گردد. براى نمونه به بعضى از تحقيقات در اين زمينه اشاره مى‏شود. در مورد قيام‏هاى شيعى: قيام‏هاى شيعه در تاريخ اسلام، نوشته صادق آينه‏وند، قيام‏هاى شيعه در عصر عباسى، نوشته محمد كاظمى پوران. در مورد قيام‏هاى عاشورا: انگيزه‏هاى قيام عاشورا (بررسى تطبيقى انگيزه‏هاى ديروز و امروز)، نوشته محمّد دشتى. در مورد قيام مختار: المختارالثقفى دراسه و تحليل، نوشته باقر شريف قريشى، مختار ثقفى و نهضت توابين، نوشته احمد وجيلى، ترجمه محمدعلى لسانى، نهضت مختار ثقفى، نوشته محمدرضا افتخارزاده و... . اينك با اشاره به اهداف مشترك قيام‏هاى شيعى، به شرح جزئى آنهامى‏پردازيم‏وشواهدتاريخى‏آنها را نيزبيان مى‏كنيم.

1. عمل به كتاب خدا و سنّت رسول‏اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله (احياى دين و سنت و از بين بردن بدعت‏ها)

اين موضوع در جامعه اسلامى، از اهميت بسزايى برخوردار است. پايبندى به اين مسئله، در واقع ضامن اسلامى بودن جامعه است. از اين‏رو، اين هدف در قيام‏هاى شيعى، جايگاه خاصى دارد. شيعيان با توجه به فرامين ائمّه اطهار عليهم‏السلام در اين زمينه و عِرق دينى خود، به اين مسئله توجه ويژه‏اى مى‏كردند. براى تبيين اهميت اين مسئله در معارف شيعى به بعضى از سخنان اميرالمؤمنين على عليه‏السلام در اين زمينه اشاره مى‏كنيم:

حضرت در كلامى مى‏فرمايد: «بر شما باد عمل كردن به قرآن، كه ريسمان محكم الهى و نور آشكار و درمانى سودمند است، كه تشنگى را فرو نشاند، نگهدارنده كسى است كه به آن تمسك جويد و نجات‏دهنده آن كس است كه به آن چنگ آويزد.» 1

و نيز در جايى ديگر مى‏فرمايد: «خداوند متعال براى مردمى كه علاقه داشته هدايتشان كند فرموده است: اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، از خدا و رسول و امامانى كه از شما هستند اطاعت كنيد، و اگر در چيزى نزاع داريد، آن را به خدا و رسولش بازگردانيد. پس بازگرداندن چيزى به خدا، يعنى عمل كردن و بازگرداندن به پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله؛ يعنى عمل كردن به سنت اوكه‏وحدت‏بخش‏است‏نه‏عامل‏پراكندگى.» 2

حضرت على عليه‏السلام در مورد وظيفه حاكمان اسلامى در عمل كردن به قرآن و سنت رسول صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهمى‏فرمايد: «حقى كه شما به گردن ما داريد، عمل كردن به كتاب خدا و سنت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و قيام به حق و برپاداشتن سنت اوست.» 3

و همچنين در مورد پيروى از سنّت رسول‏اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مى‏فرمايد: «از راه و رسم پيامبرتان پيروى كنيد كه بهترين راهنماى هدايت است، رفتارتان را با روش پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله تطبيق دهيد كه هدايت‏كننده‏ترين روش‏هاست.» 4

حضرت در مورد پايبندى به قرآن مى‏فرمايد: «به ريسمان قرآن چنگ زن، و از آن نصيحت پذير، حلالش را حلال و حرامش را حرام بشمار.» 5

همان‏گونه كه ملاحظه مى‏شود، عمل به قرآن و سنت رسول‏اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در سخنان اميرالمؤمنين على عليه‏السلامجايگاه خاصى دارد و همچنين عمل به اين موارد يكى از ويژگى‏هاى مميّزه و مشخصه حضرت مى‏باشد كه جان خود را در راه اين آرمان فدا كرد. شيعيان و محبّان حضرت، در اقتدا به ايشان، بدين مضامين اهميت بسزايى مى‏دادند و اين مسئله در قيام‏هاى شيعى جلوه خاصى دارد و يكى از اهداف هميشگى اين قيام‏هاست كه شواهد تاريخى آن بازگو مى‏گردد:

در قيام امام حسين عليه‏السلام ـ به عنوان سرچشمه و الهام‏بخش قيام‏هاى شيعى ـ اين هدف بارها و بارها بيان شده است و آن حضرت در بيان آن اصرار مى‏ورزيدند و در واقع، مهم‏ترين علت قيام حضرت برپايى اين هدف است. در ذيل، به مواردى از آنها اشاره مى‏شود:

1. حسين‏بن على عليه‏السلام به سران بصره نامه نوشت و آنان را به كتاب خدا فراخواند و فرمود: «سنّت مرده است و بدعت زنده و برافراشته گشته است.» 6

2. حسين عليه‏السلام به عمر بن‏سعد و يارانش فرمود: عجله نكنيد تا خبرم را برايتان بگويم. به خدا سوگند، نزد شما نيامدم تا آنكه نامه‏هاى بزرگان شما به من رسيد كه: سنت مرده است و نفاق سر برآورده و احكام خداوند تعطيل شده است. پيش بيا، شايد كه خداى ـ تبارك و تعالى ـ امت محمّد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله را با تو سامان دهد. از اين‏رو، نزد شما آمدم... .» 7

3. امام حسين عليه‏السلام به فرزدق فرمود: اى فرزدق! اين قوم، به اطاعت از شيطان چسبيده‏اند و اطاعت خداى رحمان را وانهاده و فساد را در زمين، آشكار كردند و احكام خداوند را باطل نمودند و شراب نوشيدند و اموال فقيران و بينوايان را از آنِ خود كردند. من سزاوارترين كس به قيام براى يارى دين خدا و عزت بخشيدن به آيين او و جهاد در راه او هستم (تا فرمان خدا، والاترين باشد. 8 ) 9

اين مواضع حضرت و دعوت مكرر ايشان به كتاب الهى و سنّت نبوى، گوياى شرايط وخيم دينى آن زمان و بى‏موالاتى و ظلم و ستم حاكمان اموى است. ابى‏عبداللّه عليه‏السلام براى اصلاح امور و برپايى دين حق و زنده كردن قرآن و سنّت، دست به قيام زده است. خود حضرت در تشريح اوضاع زمان خود براى اصحابشان مى‏فرمايد: «پيشامد ما همين است كه مى‏بينيد. جدا اوضاع زمان دگرگون شده، زشتى‏ها آشكار و نيكى‏ها و فضيلت‏ها از محيط ما رخت بربسته است، و از فضيلت‏ها جز اندكى مانند قطرات ته‏مانده ظرف آب باقى نمانده است. مردم در زندگى پست و ذلّت‏بارى به سر مى‏برند و صحنه زندگى همچون چراگاهى سنگلاخ و كم‏علف، به جايگاه سخت و دشوارى تبديل شده است. آيا نمى‏بينيد كه ديگر به حق عمل نمى‏شود، و از باطل خوددارى نمى‏شود؟ در چنين وضعى جا دارد كه شخص باايمان، مشتاق ديدار پروردگار باشد. در چنين محيط ذلت‏بار و آلوده‏اى مرگ را جز سعادت و زندگى با ستمگران را جز رنج و آزردگى و ملال نمى‏دانم.» 10

پس مى‏توان گفت: مهم‏ترين علت امام حسين عليه‏السلام در عدم بيعت با يزيد، همين ترس از نابودى دين است، از اين‏رو، زمانى كه مروان حكم از حضرت مى‏خواهد كه با يزيد بيعت كند، حضرت مى‏فرمايد: «انا للّه و انا اليه راجعون و على الاسلام السّلام اذ قد بليت الامة براع مثل يزيد»؛ 11 ديگر بايد فاتحه اسلام و مسلمانان را خواند و با آن وداع گفت، آن‏گاه كه جامعه و مردم دچار زمامدار و رهبرى همانند يزيد گردند.

تمام اين مواضع، روشنگر انحراف جامعه اسلامى از مسير اصلى خود است. در آن زمان حكومت اسلامى و مقدّرات مردم مسلمان به دست حزب ضداسلامى و جاهلى بنى‏اميه افتاده بود. اين حزب پس از سال‏ها نبرد با پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در فتح مكه به ظاهر اسلام آورد، اما كفر و نفاق خود را مخفى كرد و پس از رحلت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله با چهره ظاهرا اسلامى به فعاليت زيرزمينى پرداخت و به تدريج در دستگاه حكومت اسلامى نفوذ كرده، كارهاى كليدى را در دست گرفت، تا آنكه پس از شهادت اميرالمؤمنين عليه‏السلام با قبضه حكومت توسط معاويه به اوج قدرت رسيد.

گرچه سران و صحنه‏گردانان اصلى اين حزب، مقاصد پليد خود را در جهت ضربه زدن به اسلام از داخل، و زنده كردن نظام جاهليت، پنهان مى‏ساختند، اما اقدامات و عملكرد آنان و نيز درز كردن بعضى از سخنان خصوصى آنان، پرده از روى مقاصد شومشان برمى‏داشت. چنان‏كه ابوسفيان كه در رأس اين حزب قرار داشت، روزى كه عثمان (نخستين خليفه از حزب بنى‏اميه) به حكومت رسيد و بنى‏اميه در خانه او اجتماع كردند، در ابتدا گفت: غير از شما كسى اينجا هست؟ (آن روز ابوسفيان نابينا بوده است) گفتند: نه. گفت: اكنون كه قدرت و حكومت به دست شما افتاده است آن را همچون گويى به يكديگر پاس دهيد و كوشش كنيد كه از دودمان بنى‏اميه بيرون نرود. من سوگند ياد مى‏كنم به آنچه به آن عقيده دارم كه نه عذابى در كار است و نه حسابى، نه بهشتى هست، نه جهنمى و نه قيامتى! 12

معاويه‏بن ابى‏سفيان نيز در زمان حكومت خود در يك شب‏نشينى با مغيره‏بن شعبه (يكى از استانداران خود) آرزوى خود را مبنى بر نابودى اسلام، با وى در ميان گذاشت، و اين معنا توسط مطرّف پسر مغيره فاش شد. مطرّف مى‏گويد: با پدرم مغيره در دمشق مهمان معاويه بودم. پدرم به كاخ معاويه زياد تردّد مى‏كرد و با او به گفت‏وگو مى‏پرداخت و در بازگشت به اقامتگاهمان از عقل و درايت او ياد مى‏كرد و وى را مى‏ستود، اما يك شب كه از كاخ معاويه برگشت ديدم بسيار اندوهگين و ناراحت است. فهميدم حادثه‏اى پيش آمده كه موجب ناراحتى او شده است. وقتى علت را پرسيدم، گفت: پسرم! من اكنون از نزد پليدترين مردم روزگار مى‏آيم! گفتم مگر چه شده است؟ گفت: امشب با معاويه خلوت كرده بودم، به او گفتم: اكنون كه به مراد خود رسيده‏اى و حكومت را قبضه كرده‏اى، چه مى‏شد كه در اين آخر عمر با مردم با عدالت رفتار مى‏كردى و با بنى‏هاشم اين قدر بدرفتارى نمى‏نمودى؛ چون آنها بالاخره خويشان تو بوده و علاوه بر آن، اكنون در وضعى نيستند كه خطرى از ناحيه آنها متوجه حكومت تو گردد. معاويه گفت: هيهات! هيهات! ابوبكر خلافت كرد و عدالت‏گسترى نمود و پس از مرگش فقط نامى از او باقى ماند. عمر نيز به مدت ده سال خلافت كرد و زحمت‏ها كشيد، پس از مرگش جز نامى از او باقى نماند. سپس برادر ما عثمان كه كسى در شرافتِ نسب به پاى او نمى‏رسيد، به حكومت رسيد، اما به محض آنكه مُرد، نامش نيز دفن شد. ولى هر روز در جهان اسلام پنج بار به نام اين مرد هاشمى (پيامبر اسلام) فرياد مى‏كنند و مى‏گويند: اشهد انّ محمّدا رسول‏اللّه. اكنون با اين وضع (كه نام آن سه تن مرده و نام محمد باقى است) چه راهى باقى مانده است، جز انكه نام او نيز بميرد و دفن شود؟! اين گفتار معاويه كه به روشنى از كفر وى پرده برمى‏دارد، زمانى كه از طريق راويان حديث به گوش مأمون خليفه عباسى رسيد، او طى بخشنامه‏اى در سراسر كشور اسلامى دستور داد مردم معاويه را لعن كنند. 13

يزيد نيز ادامه‏دهنده همين برنامه است. با اين فرق كه او ديگر ظواهر اسلام را رعايت نمى‏كند و علنا به كفرگويى و فسق و فجور مى‏پردازد. در چنين شرايطى است كه امام حسين عليه‏السلام با دعوت به كتاب و سنّت، دست به قيام مى‏زند.

اين هدف در قيام توابين نيز دنبال مى‏شد. هرچند مهم‏ترين هدف توابين، خون‏خواهى امام حسين عليه‏السلام است، ولى آنها نيز در شرايط نزديك به زمان حضرت، مى‏ديدند كه همه مشكلات به خاطر دورى از كتاب و سنّت است؛ از اين‏رو، در دعوت خود به اين مسئله اهتمام نشان مى‏دادند. طبرى نقل مى‏كند: عبيداللّه‏بن عبداللّه از داعيان توابين در مقام دعوت مردم به شورش، چنين مى‏گفت: «انّا ندعوكم الى كتاب اللّه و سنة نبيّه»؛ 14 ما شما را به كتاب خدا و سنّت پيامبرش دعوت مى‏كنيم.

اين آرمان در قيام مختار نيز منعكس شده و يكى از امورى است كه مختار در قيام خود آن را دنبال مى‏كرده است. او در نامه‏اى كه به گروه باقى‏مانده توابين مى‏نويسد، آنان را به همين مسئله دعوت مى‏كند: «فانّى أدعوكم الى كتاب‏اللّه و سنة نبيّه.» 15

نيز نقل شده است كه اشراف كوفه در بيعت خود با مختار، عمل به كتاب خداوسنّت پيامبر را شرط كردند. 16

در قيام زيد هم اين مطلب وجود دارد، چنان‏كه بلاذرى نقل مى‏كند: «و كان اذا بويع (زيد) قال: ادعوكم الى كتاب اللّه و سنّة نبيّه...»؛ 17 زمانى كه با يزيد بعيت شد، او گفت: من شمارابه‏كتاب‏خداوسنّت‏پيامبرش دعوت مى‏كنم.

و نيز زيد مى‏گفت: «و انّما ندعوكم الى كتاب‏اللّه و سنّة نبيّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و الى السنن ان تحيا و الى البدع ان تطفا»؛ 18 من شما را به كتاب خدا و سنّت پيامبرش دعوت مى‏كنم و اينكه سنّت‏ها را زنده و بدعت‏ها را از بين ببريم.

زيد به چشمان خود مى‏ديد كه خلفاى بنى‏اميه در مسير قرآن و سنت نيستند و اين امر را نمى‏توانست تحمل كند، چنان‏كه گفته شده است: در ملاقاتى كه زيد با هشام داشت، در حضور هشام، شخصى مسيحى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله را دشنام داد و او هيچ واكنشى از خود نشان نداد. 19 همين مسئله موجب خشم زيد از هشام شده بود.

زيد براى حمله به دشمن خود شعار «يا منصور اَمِت اَمِت» (اى كسانى كه يارى كرده شده‏اى، بميران بميران) را انتخاب كرد. اين شعارى بود كه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در جنگ بدر آن را فرياد مى‏كرد. زيد خود راوى اين حديث بود كه در بدر شعار پيامبر «يا منصور امت» بوده است. 20 از اين‏رو، خود او نيز همين جمله را به عنوان شعار خود انتخاب كرد. 21 در واقع، مى‏خواست با اين شعار پيامبر، زنده كردن سنّت پيامبر را كه هدف اوست، بيان كند.

در قيام شهيد فخ 22 نيز يكى از مضامينى كه مطرح است، همين موضوع مى‏باشد، چنان‏كه نقل شده است: «فلّما صلّى‏الحسين شهيد فخ الصبح أتاه الناس فبايعوه على كتاب‏اللّه و سنّة نبيّه...»؛ 23 بعد از اينكه شهيد فخ نماز صبح را خواند، مردم به نزد او آمدند و براساس كتاب خدا و سنت پيامبر با او بيعت كردند.

شهيد فخ در هنگام بيعت مى‏گفت: «من با شما بيعت مى‏كنم براساس كتاب خدا و سنّت پيامبر و اينكه اطاعت خدا را كنيم و معصيتش را ترك كنيم و... و اينكه در بين شما به كتاب خدا و سنّت پيامبرش عمل كنيم.» 24

تأكيد شهيد فخ بر كتاب و سنّت در واقع، موضع‏گيرى ايشان در برابر عملكرد خلفاى عباسى است. چنان‏كه درباره هادى عباسى، خليفه زمان او، گفته شده است: «كان يتناول المسكر و يلعب...»؛ 25 شراب‏خوار و قمارباز بود.

او حتى پس از رسيدن به خلافت، اعمال سابق خود را ترك ننمود و شئون ظاهرى خلافت را حفظ نمى‏كرد. 26

مجالس رقص و آواز و شب‏نشينى‏هاى اين خليفه مسلمانان و بذل و بخشش‏هاى بيكران او از اموال عمومى مسلمانان به رقاصه‏ها و خواننده‏ها و نوازنده‏ها، در كتب تاريخ مسطور است. به گفته مورخان، او ابراهيم موصلى خواننده مشهور آن زمان را به دربار خلافت دعوت مى‏كرد و ساعت‏ها به آواز او گوش مى‏داد و به حدى به او دل‏بسته بود كه اموال و ثروت زيادى به او مى‏بخشيد. پسر ابراهيم مى‏گفت: اگر هادى بيش از اين عمر مى‏كرد، ما حتى ديوارهاى خانه‏مان را از طلا و نقره مى‏ساختيم. 27

تكيه بر سنت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و احياى قرآن، توانست در برابر خلفا ـ كه عملكردشان محو كتاب و سنت بود ـ افراد مؤمن را جذب‏كندوموجب‏قيام‏هاى پى‏درپى عليه‏خلفاگردد.

2. جهاد با ظالمان

اين هدف نيز در قيام‏هاى شيعى كاملاً دنبال مى‏شده است. شيعيان با توجه به پشتوانه معرفتى خود در اين زمينه، مبارزه با ظلم را همواره مدنظر خود قرار مى‏دادند؛ به گونه‏اى كه يكى از عوامل جذب توده‏هاى مردم و گسترش تشيّع، موضع ضد ظلم شيعيان، دانسته شده است. 28 اين موضعى بود كه با شدت و ضعف در تمامى مدت حكومت امويان و عباسيان وجود داشته و هميشه فضاى مبارزه را بر ضدّ ستم، مشروعيت مى‏بخشيده است.

گفته شده است: رأى شيعه و اكثر معتزله اين است كه اگر از طريق مسالمت نتوان ستمگر را وادار كرد كه از ظلم و جور دست بردارد، بايد با استفاده از همه وسايل با او به ستيز پرداخت و در برابر وى ايستادگى كرد. و از نظر شيعه، خاموشى و چشم‏پوشى نسبت به جور و ستم او روا نيست. 29

مرحوم صاحب جواهر در مورد اقسام جهاد مى‏فرمايد: «قتال الباغين ابتداء فضلا عن دفاعهم على الرجوع الى الحق»؛ 30 يكى از اقسام جهاد، جنگ با ياغيان و ستمگران است تا به حق بازگردند ـ اين در صورتى است كه ياغيان عليه امت اسلامى تحرّك نكرده باشند ـ و در صورت هجوم و تحرك ياغيان، به طريق اولى جنگ با آنها واجب است. از اين‏رو، ايشان مبادرت به جنگ با ياغيان و ستمگران را براى اينكه به حق بازگردند، از اقسام جهاد دانسته‏اند. واژه «باغى» همه ستمگران و تمامى كسانى را كه از راه حق بيرون روند و از اطاعت امام عليه‏السلام سرپيچى كنند فرا مى‏گيرد.

همچنين مرحوم صاحب جواهر از حضرت على عليه‏السلام نقل مى‏كنند كه پيامبر خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فرمودند: «خداوند بر مؤمنان واجب كرده كه در فتنه‏ها جهاد كنند، همان‏گونه كه بر آنها واجب كرده به همراه من با مشركان بجنگند. من پرسيدم: يا رسول‏اللّه! فتنه‏هايى كه جهاد در آنها، بر ما واجب شده است كدامند؟ فرمود: فتنه گروهى كه بر يگانگى خداوند و پيامبرى من گواهى مى‏دهند، در حالى كه با سنّت من مخالفت مى‏ورزند و از دين من منحرف مى‏شوند. پرسيدم: يا رسول‏اللّه! به چه دليلى با آنها بجنگيم در حالى كه آنها به يگانگى خداوند و پيامبرى تو گواهى مى‏دهند؟ فرمود: به دليل بدعت‏هاى آنها در دين من و دورى كردن آنها از دستور من و حلال شمردن آنها ريختن خون فرزندان مرا.» 31

بدين ترتيب، اين مسئله يكى از اهداف قيام‏هاى شيعى است. در قيام امام حسين عليه‏السلام اين موضوع مطرح است. حضرت بر روى اين مسئله تأكيد داشتند و حتى در زمان معاويه، ظلم‏ها و جنايات او را متذكر مى‏شدند. در مورد حضرت نقل شده است: «امام حسين عليه‏السلام در منزل و منطقه بيضه براى اصحابشان و اصحاب حر سخنرانى كرد. پس از حمد و ثناى الهى فرمود: اى مردم! پيامبر خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فرمود: هركس پادشاه ستمگرى را بنگرد كه حرام خدا را حلال كرده، دين خدا را فروافكنده، با سنّت پيامبر خدا مخالفت مى‏كند، و در ميان مردمان با گناهكارى و ستم حكم مى‏راند، سپس با سخنرانى و اقدام بر او نشورد، سزاوار است كه خداوند آن كس را نيز به سرانجام (خوارى و عذاب) آن پادشاه دچار سازد.» 32

در قيام مختار نيز اين آرمان مطرح است و يكى از امورى كه مختار مردم را بر آن دعوت مى‏كرد عبارت بود از: «والدّفع عن الضعفة»؛ 33 يعنى دفاع از مظلومان و ضعيفان. و همين امر يكى از شروط اشراف كوفه در بيعت با او بود. 34

يكى از امورى كه زيد در بيعت با مردم آن را بيان مى‏كرد همين موضوع بوده است. او مى‏گفت: «اى مردم! ما شما را به كتاب خدا و سنّت رسولش دعوت مى‏كنيم. همچنين شما را به جهاد با ظالمان، حمايت از مستضعفان و... دعوت مى‏كنيم.» 35 مقدسى مى‏نويسد: «چهارده هزار نفر با زيدبن على، به جهاد با ظالمان و دفاع از مستضعفان بيعت كردند.» 36

اين موارد همه دال بر وجود ظلم و ستم در ميان مردم است. در واقع، اين مواضع منعكس‏كننده نيازهاى جامعه است. كارنامه خلفاى بنى‏اميه و بنى‏عباس، مملو از جور و ستم است.

معاويه به مأموران خود دستور داده بود در شهرها بگردند، و هركس از شيعيان على را يافتند بكشند. 37 او همچنين به عمّال خود نوشت: در ميان شما هر كه را از شيعيان علىو متهم به دوستى اوست، از بين ببريد، حتى اگر شده دليل و بيّنه‏اى براى اين كار، هرچند با حدس و گمان از زير سنگ بيرون بكشيد. قتل حجربن عدى و عمروبن حمق، يكى از جنايات بى‏شمار معاويه است. مأموريت مهم زياد ـ يكى از عمّال جنايتكار معاويه ـ سركوبى شيعيان در كوفه و در سراسر عراق بود. ابن ابى‏الحديد مى‏گويد: او به طور دايم در پى شيعيان بود و هر كجا آنها را مى‏يافت به قتل مى‏رساند، به گونه‏اى كه شمار زيادى را كشت. او دست و پاى مردم را قطع و چشمانشان را كور مى‏كرد. 38

عبدالملك‏بن مروان در سال 75 حجّاج را حاكم عراق كرد. حجّاج در همان لحظه ورود خود به بصره گفت: خليفه به من دو شمشير داده است؛ يكى رحمت و ديگرى عقوبت. 39 اما شمشير رحمت در ميان راه افتاده و تنها شمشير عقوبت باقى مانده است. 40 ابن‏خلكان در مورد رفتارهاى او مى‏نويسد: در خون‏ريزى و قتل و شكنجه داستان‏هايى درباره حجّاج نقل شده كه مانند آن شنيده نشده است. 41

سيوطى درباره حجّاج مى‏گويد: تعداد غيرقابل شمارش از صحابه و تابعين را كشت؛ چه رسد به ديگران. علايمى نيز در گردن انس‏بن مالك و ديگر صحابه نهاد. 42 همچنين نتيجه اقدامات سختگيرانه او در عراق، كشتن بيش از يكصد و بيست هزار نفر بود. 43 بيش از پنجاه هزار مرد و سى هزار زن، كه نيمى از آنها عريان بودند، در زندان‏هاى مختلط حجّاج به سر مى‏بردند. 44

عمربن عبدالعزيز وقتى به خلافت رسيد به جنايات و ظلم و ستم حاكمان پيش از خود اعتراف كرد و درصدد جبران برآمد. او طى بخشنامه‏اى به استانداران و نمايندگان حكومت مركزى در ايالات مختلف، چنين نوشت: مردم دچار فشار و سختى و دستخوش ظلم و ستم گشته‏اند و آيين الهى در ميان آنها وارونه اجرا شده است. زمامداران و فرمانروايان ستمگر گذشته، با مقرّرات و بدعت‏هايى كه اجرا نموده‏اند، كمتر درصدد اجراى حق و رفتار ملايم و عمل نيك بوده و جان مردم را به لب رسانده‏اند. اينك بايد گذشته‏ها جبران گردد و اين‏گونه اعمال متوقف شود. 45

طبرى نامه‏اى را نقل كرده است كه عمربن عبدالعزيز درباره اهل كوفه به والى آن نوشته است: آنها در معرض بلا و فشار و ستم حكام سوء بوده‏اند، در حالى كه قوام دين به عدل و احسان است. سپس به حاكم كوفه دستور داد تا از مردم بينوا به اندازه طاقتشان ماليات گرفته و حتى از ثروتمندان جز خراج چيزى نگيرد. از مردم مزد ماليات‏بگيران را نگيرند، هداياى نوروز و مهرگان و پول‏هايى را كه تحت عنوان دراهم‏النكاح يا ثمن‏الصُحف و يا اجورالبيوت گرفته مى‏شد، مطالبه نكنند. همچنين از كسانى كه مسلمان شده‏اند خراج نگيرند. 46

نامه فوق نشان مى‏دهد كه حكام بنى‏اميه تحت عناوين مختلفى به غارت مردم مى‏پرداختند و حتى از آيين‏هاى محلى زرتشتيان، كه جشن نوروز و مهرگان بود، سوءاستفاده مى‏كردند و از آنها هدايايى در اين روزها طلب مى‏كردند. مسئله ديگرى كه اين نامه به آن اشاره مى‏كند، گرفتن خراج و جزيه از كسانى بود كه اسلام آورده بودند. اين كار را حجّاج معمول كرده بود تا جبران كمبودهاى بيت‏المال را بكند؛ زيرا با مسلمان شدن تعداد زيادى از مردم و كاهش خراج، او دچار مشكلات مالى شده بود.

در دوران حكومت بنى‏عباس نيز، اوضاع بر همين منوال بود. ظلم و ستم و خون‏ريزى نه تنها كم نشد، بلكه بيشتر هم شد. منصور عباسى در يكى از جلسات خصوصى خود به همنشينانش اين‏گونه گفت: تاللّه ما رأيت رجلاً أنصح منَ الحجاج لبنى‏مروان (يعنى: اى كاش ما هم مثل او داشتيم.) يكى از همنشين‏ها به نام مسيّب‏بن زهير گفت: حجّاج كارى نكرده كه ما آن را براى شما بنى‏العباس انجام نداده باشيم. عزيزتر از پيامبر را خدا خلق نكرده و تو به ما امر كردى فرزندانش را بكشيم و ما اين كار را كرديم. 47 منصور سادات حسنى را در شترها و استرهاى بدون سايبان كوچ داد و ايشان را در زندانى حبس كرد كه شب و روز را تشخيص نمى‏دادند. از اين‏رو، قرآن را پنج جزء مى‏كردند تا يك وقت تقريبى براى اوقات نماز پنج‏گانه باشد. آنها در زندان به خاطر عفونت در پاها، و سپس در قلب، جان مى‏دادند. 48

هادى عباسى، خليفه معاصر شهيد فخ، از دشمنان معروف اهل‏بيت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بود، به گونه‏اى كه اين فردِ جانى در مدت كوتاه حكومت خود، دستورهاى سختى براى زير فشار گذاردن علويان صادر كرد. او ابتدا دستور داد تا تمام حقوق و مزايايى كه در زمان پدرش ـ مهدى عباسى ـ به بعضى علويان داده مى‏شد، قطع كنند و به تمام مناطق و شهرها بخشنامه كرد: هركس يكى از خاندان على را بيابد و اطلاع دهد و به پايتخت (بغداد) بفرستد، جايزه دارد. او با روش‏هاى گوناگون درصدد دستگيرى و ارعاب و از بين بردن علويان برآمد. اين فشارها و جنايات او نسبت به خاندان پيامبر يكى از علل قيام شهيد فخ بود.

3. برقرارى عدالت و تقسيم بالسويه بيت‏المال

يكى از اهداف بلند و آرمان‏هاى الهى شيعيان، برقرارى عدالت در جامعه بود. آنها كه خود قربانى بى‏عدالتى حاكمان جور بودند و برخورد ناعادلانه حاكمان با مردم را مشاهده مى‏كردند، نمى‏توانستند سكوت كنند. وقتى مى‏ديدند حاكمان اموى و عباسى، بيت‏المال را هرطور كه مى‏خواهند مصرف مى‏كنند و حتى در بزم‏هاى رقص و آواز و شراب‏خوارى حيف و ميل مى‏كنند، چطور مى‏توانستند سكوت كنند؟ بخصوص كه آنها رفتار عادلانه اميرالمؤمنين على عليه‏السلام را ديده و شنيده بودند و آن را يكى از ويژگى‏هاى مشهور حضرت مى‏دانستند: «قَسّم بالسَّوية و عدَل فى الرعيّة»؛ 49 بيت‏المال را به طور مساوى تقسيم مى‏كرد و در ميان مردم به عدل و داد رفتار مى‏كرد.

امام على عليه‏السلام خطاب به مهاجران و انصار مى‏گفت كه بى‏جهت مالى را به كسى نخواهد داد: «لاُسّوينَّ بين الاسود والاحمر»؛ 50 ميان سياه و سفيد به تساوى رفتار خواهم كرد.

امام در همان سخنرانى نخست خود ـ پس از رسيدن به خلافت ظاهرى ـ با اشاره به اين نكته كه او تنها به سيره رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله عمل خواهد كرد، به سياست‏هاى خود اشاره كرد و فضل مهاجر و انصار را بر ديگران به برترى معنوى خواند كه نزد خداوند محفوظ بوده و پاداش آن نزد خداست. اما در اين دنيا، هركس كه دعوت خدا و رسول را بپذيرد و مسلمان شده، به قبله مسلمانان نماز بگذارد، از تمامى حقوق بهره‏مند و حدود اسلام بر وى اجرا خواهد شد. امام افزود: شما بندگان خدا هستيد و مال نيز مال خداوند است كه به تساوى ميان شما تقسيم خواهد شد و كسى بر كسى برترى نخواهد داشت. پرهيزگاران نزد خدا بهترين پاداش را دارند. امام با تأكيد بر سياست خود فرمود: «مبادا فردا كسى بگويد: على‏بن ابى‏طالب ما را از حقوقمان محروم كرد!» 51

در برابر عمر كه گفته بود بردگان عرب را از بيت‏المال آزاد كنند 52 و بدين ترتيب تفاوتى ميان نژادهاى مختلف گذاشته بود، امام حاضر به قبول كمترين فرقى ميان آنان نبود. مغيره ضبّى گويد: على عليه‏السلام به موالى علاقه مى‏ورزيد و با آنان مهربان بود، ولى عمر از آنان بيزار بود و دورى مى‏كرد. 53

اين ويژگى امام موجب جلب بى‏پناهان و از سوى ديگر، پرورش روحيه عدالت‏خواهانه ميان شيعيان بود؛ از اين‏رو، در قيام‏هاى شيعى يكى از اهداف ذكرشده همين مسئله بوده است.

زيد به مردم گفت: ما شما را به حمايت از محرومان و تقسيم موجودى بيت‏المال ميان كسانى كه سزاوار آن هستند، دعوت مى‏كنيم. 54

در قيام شهيد فخ نيز به اين امر توجه مى‏شده است. او يكى از امورى را كه در بيعت خود با مردم بيان مى‏كرد، همين مسئله بود. او مى‏گفت: ما با شما بيعت مى‏كنيم كه با رعيت بر اساس عدل و انصاف رفتار كنيم و عطايا را بالسويه بپردازيم. 55

4. يارى خاندان پيامبر و انتقام خون آنها

خداوند متعال دوستى اهل‏بيت عليهم‏السلام را اجر رسالت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهقرار داده است و مى‏فرمايد: «بگو من هيچ پاداشى از شما بر رسالتم درخواست نمى‏كنم جز دوست داشتن نزديكانم اهل‏بيتم .» 56

خود پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مى‏فرمود: «خداى ـ عزوجل ـ مزد من بر شما را دوستى اهل‏بيتم قرار داده است و من در روز قيامت در مورد آنها از شما بازخواست خواهم كرد و در اين مورد اصرار خواهم كرد.» 57

با توجه به اين تأكيدات و نيز مقام و منزلت رسول‏اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، اهل‏بيت ايشان بين مردم محبوب بودند. البته تقوا، پاكى و زهد علويان و در كنار آن مظلوميت آنان، مزيد بر علت بود و آنها را بيشتر و بيشتر مورد توجه مردم قرار مى‏داد. از اين‏رو، در طول تاريخ هوادارى از خاندان و ذريّه رسول‏اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله پررنگ است و اين نكته جالب است كه محبوبيت علويان در طول تاريخ اسلام، حتى ذرّه‏اى كاهش نيافت و هر زمان كه يك علوى در نقطه‏اى قيام مى‏كرد و زمينه مساعد بود، مردم گرد او فراهم مى‏آمدند. دوستى اهل‏بيت در واقع سنگ‏بناى تشيّع است كه در تمامى فرق شيعه خود را نشان مى‏داد.

در كل اينكه با توجه به محبوبيت خاندان پيامبر بين مردم و از سوى ديگر مظلوميت آنان، دفاع از آنان و انتقام از دشمنانشان به عنوان يكى از اهداف و آرمان‏هاى قيام‏هاى شيعى مطرح مى‏باشد. اين مسئله در قيام‏ها برجستگى خاصى داشت و بخصوص با شعار «الرضا من آل‏محمّد عليهم‏السلام» يا با شعار «يا لثارات الحسين عليه‏السلام» نمود پيدا مى‏كرد.

يكى از قيام‏هايى كه شعار «يالثارات الحسين» در جاى جاى آن به گوش مى‏رسد، قيام توّابين است. در واقع، اولين بار شعار «يالثارات الحسين» را آنها سر دادند 58 و با اين شعار مردم را به خون‏خواهى آن حضرت فراخواندند. حركت آنها براى جبران كوتاهى در يارى امام حسين عليه‏السلام بود. از اين‏رو، آنها در كوفه در منزل سليمان‏بن صرد جمع شدند و بر خون‏خواهى شهداى كربلا و يا شهادت در اين راه تأكيد نمودند. سليمان‏بن صرد به شيعيان مناطق ديگر نامه‏مى‏نوشت‏وآنهارابه‏خون‏خواهى‏حضرت‏دعوت‏مى‏كرد. 59

توّابين خواستار برگرداندن خلافت به اهل‏بيت عليهم‏السلام بودند. آنها در ابتداى جنگ از شاميان مى‏خواستند: «... و اينكه عبدالملك‏بن مروان را از حكومت خلع كنيد... سپس حكومت را به اهل‏بيت پيامبران برگردانيم. اهل‏بيتى كه خداوند به خاطرآنها به‏مانعمت‏وكرامت‏عطاكرده‏است.» 60

سليمان‏بن صرد نيز در ابتداى جنگ ياران خود را اين‏گونه ندا مى‏داد: «اى شيعيان آل‏محمّد، اى كسانى كه خونخواه حسين‏بن على هستيد.» 61

قيام بعدى كه هدف اصلى آن دفاع از مظلوميت اهل‏بيت و بخصوص خون‏خواهى ابى‏عبداللّه عليه‏السلامبود، قيام مختار است. دينورى نقل مى‏كند: مختار در كوفه با شيعيان بنى‏هاشم آمدوشد داشت و ايشان هم پيش او رفت‏وآمد مى‏كردند. مختار آنان را دعوت مى‏كرد كه با او براى انتقام گرفتن از خون حسين عليه‏السلام قيام كنند. 62 مختار در نامه‏اى به رفاعه و اصحابش چنين نگاشت: من شما را به كتاب خدا و سنّت پيامبر و خون‏خواهى اهل‏بيت دعوت مى‏كنم. 63

ابن اثير نيز مى‏گويد: اشراف كوفه نزد مختار رفتند و بر كتاب خدا و سنّت رسول‏اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و خون‏خواهى اهل‏بيت و... بيعت كردند. 64

زيد نيز در قيام خود بر اين مسئله تأكيد داشت. يكى از مواردى كه او در بيعت خود بيان مى‏كرد همين موضوع بود: «و تصرنا اهل‏البيت على من نصب لنا الحرب»؛ 65 ما اهل‏بيت رايارى‏كنيدتاباكسانى‏كه‏باماجنگ‏مى‏كنند،بجنگيم.

شيخ مفيد در ارشاد يكى از علل نهضت زيد را خون‏خواهى جدش حسين عليه‏السلام مى‏داند و مى‏فرمايد: «يطلب بثارات الحسين عليه‏السلام.» 66 و علّامه مجلسى نيز مى‏گويد: «و انّما خرج لطلب ثارالحسين.» 67 امام رضا عليه‏السلام در دفاع از عمويش زيد در برابر مأمون، فرمود: پدرم از پدرش امام صادق عليه‏السلام نقل مى‏كند: «رحم‏اللّه عمّى زيدا أنه دعا الى الرضا من آل‏محمّد ولو ظفر لوفى بما دعا اليه»؛ 68 خداوند عمويم زيد را رحمت كند؛ زيرا او مردم را به رضا (شخص پسنديده) از آل‏محمّد دعوت مى‏كرد و اگر پيروز مى‏شد، به آنچه مردم را بدان دعوت مى‏كرد، وفا مى‏كرد (يعنى مردم را به امامى از آل‏محمّد كه مرضى و پسنديده‏باشد فرا مى‏خواند و مردم ‏را به ‏سوى ‏خود نمى‏خواند).

يكى از اهداف و آرمان‏هاى قيام شهيد فخ، همين مسئله يارى خاندان پيامبر و دفاع از علويان بود. همان‏گونه كه قبلاً بيان شد، هادى عباسى ـ خليفه معاصر شهيد فخ ـ بر علويان سخت مى‏گرفت و آنها را مورد تعقيب قرار مى‏داد. يعقوبى مى‏گويد: همين امر، شيعيان را مصمم كرد تا اطراف حسين‏بن على عليه‏السلام(شهيد فخ) گرد آمدند. 69 در قيام شهيد فخ دوباره شعار «الرضا من آل‏محمّد» مطرح شد. او خود در زمان بيعتش مى‏گفت: «أدعوكم الى الرضا من آل‏محمّد»؛ 70 من شما را به امامى پسنديده از آل‏محمّد فرا مى‏خوانم.

5. امر به معروف و نهى از منكر

بى‏شك، يكى از فرايض مهم دين اسلام، امر به معروف و نهى از منكر است. اين فريضه مهم ضامن سلامت و پاكى افراد جامعه است. از اين‏رو، خداوند متعال مى‏فرمايد: «بايد از ميان شما جمعى دعوت به نيكى و امر به معروف و نهى از منكر كنند و آنها همه رستگارانند.» 71

پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مى‏فرمايد: «كسى كه امر به معروف و نهى از منكر كند جانشين خداوند در روى زمين و جانشين پيامبر و جانشين كتاب اوست.» 72

اميرالمؤمنين عليه‏السلام نيز مى‏فرمايد: «و تمام كارهاى نيكو، و جهاد در راه خدا، برابر امر به معروف و نهى از منكر، چونان قطره‏اى بر درياى موّاج و پهناور است و همانا امر به معروف و نهى از منكر، نه اجلى را نزديك مى‏كنند و نه از مقدار روزى مى‏كاهند، و از همه اينها برتر، سخن حق در پيش روى حاكمى ستمكار است. 73

از اين‏رو، اولياى الهى و پيروان آنان، هميشه در برابر مفاسد خلفا موضع‏گيرى مى‏كردند و با بيان‏هاى مختلف مفاسد آنها را گوشزد مى‏نمودند. و اين امر نيز يكى از اهداف قيام‏هاى شيعى بود. شيعيان در برابر انحرافات حاكمان موضع‏گيرى مى‏كردند و سكوت را جايز نمى‏دانستند. آنها در پى اصلاح جامعه بودند و مى‏خواستند بى‏عدالتى و مفاسد از بين برداشته شود و اين امر بدون امر به معروف و نهى از منكر امكان نداشت. آنها كه در دامان قرآن و اهل‏بيت پرورش يافته بودند و جزء انسان‏هاى مصلح جامعه بودند، نمى‏توانستند نسبت به اين فريضه مهم دينى بى‏توجه باشند. از اين‏رو، در هر فرصتى به هريك از مراحل امر به معروف ونهى از منكر كه قدرت داشتند اقدام مى‏كردند. مهم‏ترين قيامى كه اين هدف، جزء اهداف اصلى آن قيام است، قيام امام حسين عليه‏السلام است. حضرت به صراحت اعلام مى‏كرد: «اريد ان آمر بالمعروف و انهى عن المنكر.» 74

شيخ مفيد در مورد قيام زيد مى‏گويد: «به خاطر امر به معروف و نهى از منكر با شمشير قيام كرد.» 75

علّامه مجلسى نيز يكى از علل نهضت زيدبن على را همين موضوع مى‏داند: «زيد به خاطر خونخواهى حسين عليه‏السلام و امر به معروف و نهى از منكر قيام كرد.» 76

نتيجه‏گيرى

از آنچه گفته آمد، نتايج ذيل به دست مى‏آيد:

1. اهدافى كه شيعيان در تحركات و قيام‏هاى خود آنها را پيگيرى مى‏كردند و آنها را جزء آرمان‏هاى اصلى خود قرار مى‏دادند، اهداف مقدسى بودند برگرفته از متن دين و نيز منعكس‏كننده نيازها، مشكلات و نارسايى‏هاى جامعه.

2. شيعيان در اثر پرورش در فضاى معارف اصيل دينى و تقوا و پاكى خود، در اين قيام‏ها اهداف اصلاحى را دنبال مى‏كردند و مى‏خواستند مسير جامعه اسلامى به مسير اصلى خود يعنى قرآن و سنّت برگردد.

3. شيعيان مى‏خواستند ظلم و ستم و بى‏عدالتى از جامعه ريشه‏كن شود و خاندان پيامبر نيز در جايگاه واقعى خود قرار بگيرند.

منابع

ـ نهج‏البلاغه، ترجمه محمّد دشتى، قم، مشهور، 1379.

ـ ابن ابى‏الحديد، ابواحمد، شرح نهج‏البلاغه، تحقيق محمدابوالفضل ابراهيم، قم، كتابخانه آيت‏اللّه مرعشى نجفى، 1337ق.

ـ ابن‏اثير، على‏بن ابى‏الكرم، الكامل فى التاريخ، بيروت، دارصادر، 1385ق.

ـ ابن‏جوزى، سبط، تذكره‏الخواص، قم، شريف رضى، 1376.

ـ ابن‏جوزى، عبدالرحمان‏بن على، المنتظم فى تاريخ الامم والملوك، تحقيق محمّد عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، 1412ق.

ـ ابن‏سعد، محمّد، الطبقات الكبرى، تحقيق محمد عبدالقادر، بيروت، دارالكتب العلميه، 1410ق.

ـ ابن‏كثير، اسماعيل‏بن عمبر، البداية و النهاية، بيروت، دارالفكر، 1407ق.

ـ ابوالفرج اصفهانى، على‏بن حسين، اغانى، بيروت، داراحياء التراث العربى، بى‏تا.

ـ ـــــ ، مقاتل‏الطالبيين، تحقيق سيداحمد صقر، بيروت، دارالمعرفة، بى‏تا.

ـ اسكافى، ابوجعفر، المعيار و الموازنة، تحقيق محمّدباقر محمودى، بيروت، مؤسسة فوايد بعينواللتجليد، 1402ق.

ـ بلاذرى، احمدبن يحيى، انساب‏الاشراف، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلى، بيروت، دارالفكر، 1417ق.

ـ ثقفى كوفى، ابراهيم‏بن محمّد، الغارات، تحقيق جلال‏الدين حسينى ارموى، تهران، انجمن آثار ملى، 1353.

ـ جعفريان، رسول، تاريخ تشيع در ايران، قم، انصاريان، 1385.

ـ حموى، ياقوت‏بن عبداللّه، معجم‏البلدان، ط. الثانية، بيروت، دارصادر، 1995م.

ـ خرگوشى، ابوسعيد، شرف‏النبى، تحقيق محمّد روشن، تهران، بابك، 1361.

ـ خوارزمى، موفق‏بن احمد، مقتل‏الحسين، قم، مكتبه‏المفيد، بى‏تا.

ـ دينورى، ابن‏قتيبه، الامامة و السياسة، تحقيق على شيرى، بيروت، دارالاضوا، 1410ق.

ـ دينورى، احمدبن داود، اخبارالطوال، تحقيق عبدالمنعم عامر، قم، منشورات رضى، 1368.

ـ سيوطى، جلال‏الدين، تاريخ‏الخلفاء، تحقيق شيخ قاسم سماعى رفاعى، بيروت، دارالقلم، 1406ق.

ـ صدوق، محمّدبن على، عيون اخبارالرضا عليه‏السلام، تهران، جهان، 1378ق.

ـ طبرسى، فضل‏بن حسن، مجمع‏البيان، تهران، ناصر خسرو، 1372.

ـ طبرى، محمّدبن جرير، تاريخ الامم والملوك، تحقيق محمدابوالفضل ابراهيم، ط. الثانيه، بيروت، دارالتراث، 1387ق.

ـ طوسى، محمّدبن حسن، الامالى، بى‏جا، دارالثقافة، 1414ق.

ـ كلينى، محمّدبن يعقوب، الكافى، چ دوم، تهران، اسلاميه، 1362.

ـ كوفى، ابن‏اعثم، الفتوح، تحقيق على شيرى، بيروت، دارالاضواء، 1411ق.

ـ مجلسى، محمّدباقر، مرآه‏العقول، تحقيق سيدهاشم رسولى محلاتى، چ دوم، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1404ق.

ـ محمودى، محمّدباقر، نهج‏السعادة فى مستدرك نهج‏البلاغه، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، 1376.

ـ مسعودى، على‏بن حسين، مروج‏الذهب و معادن‏الجوهر، تحقيق اسعد داغر، چ دوم، قم، دارالهجره، 1409ق.

ـ مسكويه، ابوعلى، تجارب‏الامم، تحقيق ابوالقاسم امامى، ط. الثانيه، تهران، سروش، 1379.

ـ معروف‏الحسنى، هاشم، جنبش‏هاى شيعى در تاريخ اسلام، ترجمه محمدصادق عارف، مشهد، بنياد پژوهش‏هاى اسلامى، 1371.

ـ مفيد، محمّدبن محمّد نعمان، الارشاد، قم، كنگره شيخ مفيد، 1413ق.

ـ مقدسى، مطهّربن طاهر، البدء و التاريخ، بى‏جا، مكتبة الثقافة الدينيه، بى‏تا.

ـ نجفى، محمّدحسن، جواهرالكلام، چ هفتم، بيروت، داراحياء التراث‏العربى، بى‏تا.

ـ يعقوبى، احمدبن ابى‏يعقوب، تاريخ يعقوبى، بيروت، دارصادر، بى‏تا.

پى نوشت ها

-1 دانش‏پژوه كارشناسى ارشد تاريخ تشيع، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى قدس‏سره. دريافت: 12/2/89 ـ پذيرش: 11/7/89.

1 ـ نهج‏البلاغه، ترجمه محمّد دشتى، خ 156.

2 ـ همان، نامه 53.

3 ـ همان، خ 169.

4 ـ همان خ 110.

5 ـ همان، نامه 69.

6 ـ احمدبن يحيى بلاذرى، انساب‏الاشراف، ج 2، ص 78.

7 ـ ابن‏سعد، طبقات الكبرى، ج 1، ص 468.

8 ـ توبه: 40.

9 ـ سبط ابن‏جوزى، تذكره‏الخواص، ص 217.

10 ـ محمّدبن جرير طبرى، تاريخ الامم والملوك، ج 5، ص 403ـ404.

11 ـ ابن‏اعثم كوفى، الفتوح، ج 5، ص 17.

12 ـ ابن ابى‏الحديد، شرح نهج‏البلاغه، ج 9، ص 53؛ ر.ك: محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 10، ص 58.

13 ـ على‏بن حسين مسعودى، مروج‏الذهب، ج 3، ص 455.

14 ـ محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 5، ص 560.

15 ـ احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 6، ص 374.

16 ـ على‏بن ابى‏الكرم ابن‏اثير، الكامل فى‏التاريخ، ج 4، ص 226؛ عبدالرحمن‏بن ابن‏خلدون، تاريخ ابن‏خلدون، ج 3، ص 31.

17 ـ احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 3، ص 237؛ محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 7، ص 172؛ ابن‏اعثم كوفى، همان، ج 8، ص 287.

18 ـ محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 7، ص 181؛ عبدالرحمان‏بن على ابن‏جورى، المنتظم فى تاريخ الامم والملوك، تحقيق محمّد عبدالقادر عطا، ج 7، ص 211؛ على‏بن ابى‏الكرم ابن‏اثير، همان، ج 5، ص 243.

19 ـ احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 3، ص 236، پاورقى.

20 ـ ابن ابى‏الحديد، همان، ج 14، ص 132.

21 ـ احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 3، ص 244؛ ابوالفرج اصفهانى، مقاتل‏الطالبيين، ص 133.

22 ـ حسين‏بن على از رهبران علويون بود كه در زمان هادى عباسى ـ از خلفاى بنى‏عباس ـ در مدينه قيام كرد و در محله‏اى در مدينه به نام فخ شهيد شد، از اين‏رو، به شهيد فخ معروف است.

23 ـ ابن‏اثير، همان، ج 6، ص 91؛ ر.ك: محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 8، ص 194.

24 ـ ابوالفرج اصفهانى، مقاتل‏الطالبيين، ص 378.

25 ـ جلال‏الدين سيوطى، تاريخ الخلفا، تحقيق شيخ قاسم سماعى رفاعى و شيخ‏محمّد عثمانى، ص 321.

26 ـ على‏بن حسين مسعودى، همان، ج 3، ص 325.

27 ـ ابوالفرج اصفهانى، اغانى، ج 5، ص 163.

28 ـ ر.ك: رسول جعفريان، تاريخ تشيّع در ايران، ص 99.

29 ـ هاشم معروف‏الحسنى، جنبش‏هاى شيعى در تاريخ اسلام، ترجمه محمدصادق عارف، ص 135ـ136.

30 ـ محمّدحسن نجفى، جواهرالكلام، ج 21، ص 4.

31 ـ همان، ج 21، ص 326.

32 ـ محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 5، ص 403.

33 ـ احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 6، ص 374؛ ابن كثير، البداية و النهاية، ج 8، ص 255.

34 ـ ابن كثير، همان، ج 4، ص 226.

35 ـ احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 3، ص 237؛ محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 7، ص 172؛ ابوعلى مسكويه، تجارب‏الامم، ج 3، ص 137؛ ابن اثير، همان، ج 5، ص 233.

36 ـ مطهّربن طاهر مقدسى، البدء و التاريخ، ج 6، ص 50.

37 ـ جلال‏الدين سيوطى، همان، ص 423.

38 ـ ابى ابى‏الحديد، همان، ج 11، ص 44.

39 ـ ابن‏اعثم كوفى، همان، ج 7، ص 6.

40 ـ ابن‏قتيبه دينورى، الامامة و السياسة، تحقيق على شيرى، ج 2، ص 40.

41 ـ ابن‏خلكان، وفيات‏الاعيان، ج 2، ص 31.

42 ـ جلال‏الدين سيوطى، همان، ص 221.

43 ـ ياقوت‏بن عبداللّه حموى، معجم‏البلدان، ج 5، ص 349.

44 ـ على‏بن حسين مسعودى، همان، ج 3، ص 166ـ167.

45 ـ احمدبن ابى‏يعقوب يعقوبى، تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 305.

46 ـ محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 6، ص 569.

47 ـ على‏بن حسين مسعودى، همان، ج 3، ص 298.

48 ـ همان، ص 298و299.

49 ـ ابوجعفر اسكافى، المعيار و الموازنه، ص 226.

50 ـ محمّدباقر محمودى، نهج‏السعادة فى مستدرك نهج‏البلاغه، ج 1، ص 238.

51 ـ محمّدبن يعقوب كلينى، ج 8، ص 361؛ محمّدبن حسن طوسى، الامالى، ص 729.

52 ـ ابن‏سعد، همان، ج 3، ص 261.

53 ـ ابراهيم‏بن محمّد ثقفى كوفى، الغارات، ج 2، ص 500.

54 ـ احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 3، ص 237؛ محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 7، ص 172؛ ابوعلى مسكويه، همان، ج 3، ص 137؛ ابن اثير، همان، ج 5، ص 233.

55 ـ ابوالفرج اصفهانى، مقاتل‏الطالبيين، ص 378.

56 ـ شورى: 23.

57 ـ ابوسعيد خرگوشى، شرف‏النبى، ص 252.

58 ـ محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 5، ص 583.

59 ـ ر.ك: احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 6، ص 366.

60 ـ محمّدبن جرير طبرى، همان، ص 598؛ ر.ك: ابن‏اعثم كوفى، همان، ج 6، ص 222.

61 ـ ابن‏اعثم كوفى، همان.

62 ـ احمدبن داود دينورى، اخبارالطوال، ص 288.

63 ـ احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 6، ص 374.

64 ـ ابن اثير، همان، ج 4، ص 226.

65 ـ احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 3، ص 237ـ238.

66 ـ محمّدبن محمّد نعمان مفيد، الارشاد، ج 2، ص 172.

67 ـ محمّدباقر مجلسى، مرآه‏العقول، ج 4، ص 118.

68 ـ محمّدبن على صدوق، عيون اخبارالرضا، ج 1، ص 248.

69 ـ احمدبن ابى‏يعقوب يعقوبى، همان، ج 2، ص 404.

70 ـ ابوالفرج اصفهانى، مقاتل‏الطالبيين، ص 378.

71 ـ آل‏عمران: 104.

72 ـ فضل‏بن حسن طبرسى، مجمع‏البيان، ذيل آيه 104 آل‏عمران.

73 ـ نهج‏البلاغه، حكمت 374.

74 ـ ابن‏اعثم كوفى، همان، ج 5، ص 21؛ موفق‏بن احمد خوارزمى، مقتل‏الحسين، ج 1، ص 188.

75 ـ محمّدبن محمّد نعمان مفيد، همان، ج 2، ص 170.

76 ـ محمّدباقر مجلسى، همان، ج 4، ص 118.